

مسئله اریتره و سازمان ملل متحد*

مترجم: ع. ضرغامی

از میان تمام مردمی که از زمان جنگ دوم جهانی، قربانی رقابتها و جاه طلبیهای قدرتهای بزرگ بوده‌اند، شاید آنها که بیشترین حق را برای توجه دارند مردم اریتره باشند. با وجود این، تاکنون هیچ ملتی نبوده‌است که موضوع حقوق این مردم را در سازمان ملل مطرح کند. حقیقت آن است که "مسئله اریتره" هم برای خود سازمان ملل و هم برای تقریباً تمام "طرفهای ذی‌علاقه" منشاء گرفتاری است.

اصل "مسئله اریتره" آن است که اتیوپی مدعی است که اریتره، بخش مکمل سرزمینهایش است و جنبش "رهایی بخش" آن یک جنبش تحریر طلبانه است که هیچ پشتیبانی نباید به آن داده شود. چنانچه که اصل تمامیت ارضی را نقض می‌کند. به یاد آورده می‌شود که در ۱۹۵۲، به دنبال یک قطعنامه مجمع عمومی مصوب دو سال پیش از آن، اریتره به عنوان واحدی خودمختار در درون "فدراسیون اتیوپی" با این کشور متحد شد. ده سال بعد، وضعیت قانونی خودمختاری لغو گردید و به عنوان یک ایالت در امپراطوری اتیوپی "هایلاسلاسی" ادغام شد. این امر به نوبه خود، به آغاز سارر "سلحانه" واقعی منجر شد که حدود ۲۰ سال ادامه داشته است.

جنبشهای رهایی بخش اریتره مدعی هستند که اهالی اریتره، مردمی شایسته برای تعیین سرنوشت خود هستند، که نه اتحاد با اتیوپی و نه ادغام در آن، هرگز توسط مردم اریتره مورد قبول قرار نگرفته و در واقع، هر دوی اینها به رغم خواست مردم به آنها تحمیل شد. بنابراین، آنها ادعا می‌کنند که مردم اریتره در مطالبه استقلال اریتره بنا بر اصل و حق تعیین سرنوشت مستحق هستند.

استدلال دیگری که می‌تواند پیش کشیده شود آن است که حتی اگر بتوان مردم اریتره را مسئول دانست که با "توافق" سال ۱۹۵۲ موافق بوده‌اند، این موافقتنامه‌ای برای موقعیت خودمختاری در درون

* International Commission of Jurists. "When the UN Turns its Back: The Eritrean Question". Development. 1984: 3.P.P. 50-52.

یک فدراسیون بود. وقتی که این وضعیت لغو گردید، یک نقض اساسی موافقتنامه انجام شد، که باید به برقراری مجدد حق تعیین سرنوشت مردم منتهی شود.

پیش از آنکه این مباحثه‌ها بتواند بیشتر مورد توجه قرار گیرد، حوادث مربوط، باید به‌طور کاملتری در نظر گرفته شود.

اریتره، چنان که امروز نامیده می‌شود، با مرزهای کنونی اش هنگامی که ایتالیا بیها در سال ۱۸۹۰ آن را اشغال و مستعمره کردند و نام اریتره، از دریای سرخ یا "قلم" را به آن دادند، ایجاد شد.

تاریخ این سرزمین قبل از مستعمره شدن، پیچیده و گیج کننده است. همانند اتیوپی و سایر کشورهای آفریقا، این کشور مجموعه‌ای از اجزای فئودالی بود، که گاه به‌گاه قربانی همسایگان یا تجاوزگران می‌شدند. ظهور دولتهای تک ملتی یا چند ملتی در تمام آفریقا در واقع به‌طور مستقیم با مستعمره ساختن این قاره توسط اروپاییان مرتبط است. قرار گرفتن اریتره تحت یک نظام اداری حکومتی به ایجاد یک احساس شخصیت ملی در میان مردم اریتره منجر شد. احساسی که به طور آشکار توسط یک ستم مشترک و یک زندگی اقتصادی و سیاسی مشترک تشدید می‌گردید.

ایتالیا اولین تحت‌الحمایه خود را در آساب** در سال ۱۸۸۴ برپا ساخت، و تا سال ۱۸۸۹ مصریها و یوهانهای ناحیه تیگره*** را بیرون رانده بود. در نتیجه برتری نظامی ایتالیا و ماهیت ناهماهنگ مقاومتی که با آن برخورد کرده بود کل سرزمین تحت تسلط ایتالیا قرار گرفت. در ژوئن ۱۸۹۰، ایتالیا، اریتره را مستعمره خود اعلام کرد و طی ۵۰ سال بعد به حکومت بر آن کشور و استثمارش ادامه داد، تا آنکه در سال ۱۹۴۱ نیروهایش از بریتانیا شکست خوردند.

در طی جنگ و تحت اشغال بریتانیا، اریتره شاهد یک بحران اقتصادی صنعتی بود، اما پایان جنگ دوم جهانی باعث بحرانی اقتصادی در اریتره شد و بسیاری از صنایع صنعتی تعطیل گردید. در واقع حتی پیش از آن، بریتانیا بیها بسیاری از طرحهای کارخانه‌ها را که حتی از ساختار استعماری ایتالیا بیها بود لغو کردند.

نتیجه این کار، بیکاری گروهی و گرسنگی طغیانگر بود. زندگی دهقانان هم بسیار سخت بود، چون زمین بیشتر و بیشتری هم مصارف می‌شد. در بحث اداری بسیاری از مأموران دولتی و کارمندان دفتری اخراج شدند. به آنها که می‌خواستند گرسنگی را آغاز کنند از طرف بریتانیا بیها

* Erythrean Sea

** Assab

*** Yohannes of Tigray

(سلسله پادشاهی حاکم بر اتیوپی که در اصل از ایالت تیگره

در شمال اتیوپی بودند).

پروانه کار داده نمی شد و تقریباً به طور اختصاصی به ایتالیاییها پروانه کار می دادند.

این موج مجدد سرکوب بدون اثر نبود. دهقانان مناطق کوهستانی خشم خود از مصادره زمینهایشان را با سوزاندن کشتزارها و کشتن ایتالیاییهایی که زمینهایشان را گرفته بودند ابراز داشتند. برای مدت هشت سال (۱۹۴۲ - ۱۹۴۹) یک جنبش بر قدرت ضد فئودالی مناطق پست غربی را فراگرفت. روشنفکران هم، که بسیاری از آنها بیکار شده بودند، به حرکت درآمدند. آنان تظاهرات و مبارزاتی را سازمان دادند و مقاله‌هایی در حلقه به استعمار بریتانیا نوشتند. خواستهای مردم، زمین، استقلال و پایان دادن به استعمار بود.

چون متفقین قادر به رسیدن به توافقی درباره آینده این سرزمین نبودند، بریتانیا در سال ۱۹۴۸ موضوع را به سازمان ملل، که به تازگی تشکیل شده بود، آورد.

پیشنهاد‌های مختلفی مورد بررسی قرار گرفت، از جمله استقلال (که توسط کشورهای بلوک شوروی پشتیبانی می شد)، الحاق به اتیوپی (که توسط اتیوپی مطرح می شد)، تقسیم بین اتیوپی و سودان که آن وقت تحت نظر انگلستان و مصر بود (که توسط بریتانیا و آمریکا پشتیبانی می شد)، قیمومیت تحت نظر سازمان ملل، و اتحاد با اتیوپی. راه حلی که سرانجام تحت فشار ریاد آمریکا (= ایالات متحد) برگزیده شد، زمان کوتاهی پس از آن آمریکا، پیمان ۲۵ ساله با اتیوپی منعقد کرد که ادامه استفاده از پایگاههای نظامی اش در اتیوپی، شامل پایگاه اسمره و تأسیسات بندری در سواحل اریتره را تضمین کرد.

کمیسیون تحقیق سازمان ملل شروع به کار کرد تا وضعیت را بررسی کند و پیشنهادهایی بدهد. اکثریت این کمیسیون ۵ نفره، که اعضایش از برمه، گواتمالا، نیوزیل، پاکستان - و حالب است گفته شود - آفریقای جنوبی بودند، راه حل تقسیم را رد کردند و این پیشنهاد غیر مطمئن و تردید آمیز را پذیرفتند که اریتره قادر به برپایی یک اقتصاد پایدار نیست. کمیسیون این نظر را دارای اهمیت تعیین کننده در اثر نهادن بر تصمیم منعی بر عدم پشتیبانی از خواست استقلال که توسط اتحادیه استقلال طلبان اریتره مطرح می شد، تلقی کرد. این اتحادیه ۸ حزب سیاسی و انجمن را شامل می شد و بر طبق تخمینی که در آن زمان (اوت ۱۹۴۹) توسط اداره کننده بریتانیایی امور آن سرزمین رده شد، پشتیبانی ۷۵٪ مردم اریتره را پشت سر داشت. با اینهمه هیچ نوع رأی گیری عمومی در اریتره انجام نشد تا خواسته‌های مردم را معلوم نماید یا تصمیم سازمان ملل را تأیید کند.

از پنج عضو کمیسیون تحقیق یکی با نقشه بریتانیا - ایتالیا برای تقسیم موافق بود؛ دو نفر استقلال پس از ده سال قیمومیت را پیشنهاد کردند و دو نفر "خودمختاری وسیع" در اتحاد با اتیوپی را مطرح ساختند.

در ۲ دسامبر ۱۹۵۰، مجمع عمومی سازمان ملل با پذیرش آخرین توصیه‌ها و پیشنهاد اینکه اریتره

کتابخانه شخصی
احمد کتاری

به عنوان یک واحد خودمختار تشکیل شود و تحت حاکمیت سلطنت اتیوپی با این کشور متحد گردد، قطعنامه ۲۳۹۵ (۷) را تصویب کرد. این تصمیم از فشار زیاد آمریکا ناشی شد که در آن زمان به تسلط بر سازمان ملل تمایل داشت. بعدها در سال ۱۹۵۲، وقتی زمان انجام این قطعنامه رسید، جان فاستردالسن، به عنوان وزیر امور خارجه، به شورای امنیت سازمان ملل گفت:

"از دیدگاه عدالت، نظر مردم اریتره باید مورد توجه قرار گیرد. با وجود این منافع سوق الجیشی آمریکا در حوضه دریای سرخ و ملاحظات امنیتی و صلح جهانی ضروری می سازد که این کشور باید به متحد ما، اتیوپی، متصل شود."

به نظر می آید جمله بندی این نقل قول متضمن پذیرش این امر است که راه حل انتخاب شده منطبق با خواسته های مردم اریتره نبود.

یک کمیسیون دیگر سازمان ملل، به ریاست آنزه ماتینزو^{۳۳}، یک حقوقدان اهل بولیوی، تعیین گردید تا پیش نویس یک قانون اساسی را برای اریتره آماده نماید که به مجلس مؤسسانی که توسط مقامات اداری "بریتانیایی دعوت می شد، تسلیم کند. کمیسیون با وظیفه "تفاهداری تلاش برای طرح وحدت یک دولت مردمی (دمکراتیک) با یک امپراطوری هنوز فتودالی روبه رو شد. چگونه در چنان شرایطی، با چنان شرکتهای نابرابری و بدون هیچ داور بیطرفی در اتحادیه برای حل اختلافهایی که ممکن بود بین آنها به وجود آید، حقوق مردم اریتره می توانست تأمین گردد؟

رئیس هیئت حقوقدانانی که قانون اساسی اریتره را تنظیم نمود، این وضع ناگوار را تصدیق کرد و در گزارش نهایی خود، به طور پیش بینی کننده ای نظر خود را به شکل زیر بیان داشت:

"در خصوص اجرای قطعنامه مجمع عمومی پس از حاکمیت یافتن قانون فدرال و قانون اساسی اریتره، هیئت (حقوقدانان) نظر زیر را بیان داشت: درست است که به محض اینکه قانون فدرال و قانون اساسی اریتره به اجرا درآیند ما مورثی که در معاهده صلح با ایتالیا به مجمع عمومی محول شده است، پایان یافته تلقی می شود و ظاهراً "آینده اریتره را نیز باید تعیین شده فرض کرد، اما اینها به این معنا نیست که سازمان ملل دیگر حقی برای برخورد به مسئله نخواهد داشت. قطعنامه سازمان ملل درباره اریتره، یک ابزار بین المللی باقی خواهد ماند و اگر نقض شود، مجمع عمومی می تواند مجدداً "به موضوع بپردازد."

با وجود این، گرچه توافق مبتنی بر قطعنامه سال ۱۹۵۰ مجمع عمومی سازمان ملل به طور کامل شکست خورده است، مجمع عمومی مقتضی ندیده است که "مجدداً" به موضوع بپردازد."

در سال ۱۹۵۲ اریتره با یک "قانون فدرال" به فدراسیون اتیوپی که "فرضی" و بدون یک قانون اساسی فدرال بود، ملحق شد. با این حال، برای اریتره به عنوان یک "واحد خودمختار" یک قانون اساسی پذیرفته شد که حقوق و تضمینهایی را به مردم اریتره اعطا می کرد که برای مردم اتیوپی ناشناخته بود. مردم اریتره نسبت به "اصول حکومت مردمی (دمکراتیک)" (ماده ۱۶) با "انتخابات متناوب آزاد و بیطرفانه، مستقیم و غیرمستقیم" (با حق رأی عمومی (ماده ۱۸) مطعن شده بودند و بهره مندی از حقوق بشر و آزادیهای اساسی (ماده ۱۲) برای آنان تضمین شده بود. قرار بود آنان در حوزه امور اریتره قوای مقننه، مجریه و قضاییه را به طور کامل در اختیار داشته باشند و فقط در موضوعهایی که به عنوان اختیارات "فدرال" (یعنی اتیوپیایی) درباره امور دفاعی، امور خارجه، پول و امور مالی، تجارت خارجی و بین ایالتی و ارتباطات خارجی و داخلی، شامل بندرها، محفوظ بود تابع باشند. قرار بود نقش نمایندگان امپراطور در این سرزمین نقش ظاهری باشد.

سه سال بعد، در سال ۱۹۵۵ اتیوپی یک قانون اساسی فدرال را اختیار کرد. این قانون هنوز از آنچه قانون اساسی اریتره به اتباع اریتره می داد حقوق کمتری را برای اتباع اتیوپی قابل بود. همچنین این قانون به "واحد خودمختار" اریتره که حقوقش به طور جدی شروع به نابود شدن کرده بود، پشتیبانی ناکافی می داد. قبلاً در سال ۱۹۵۲، امپراطور اجرای قانون اساسی، قوانین قضایی و قوانین مصوبه "قوه" مقننه اتیوپی در اریتره را فرمان داد. و حوزه اختیارات دادگاههای اتیوپی را به اریتره گسترش داد. حقوق مدنی اساسی، شامل آزادی مطبوعات، آزادی اجتماعات، و آزادی اتحادیه ها سرکوب شد. به زحمت ۵ سال از حاکمیت فدراسیون فرضی می گذشت که استفاده از تیگرینا* و عربی، که در قانون اساسی اریتره هر دو زبانهای رسمی بودند، ممنوع شد و آمهاریک**، زبان رسمی اتیوپیایی، زبان رسمی مکاتبات دولتی و آموزش گردید. این کار سد راه هزاران اریتره ای به آموزشهای بالاتر شد.

نارضایتی برخاسته از نابودی حقوق اریتره ایها و وضعیت خودمختاری آنان و فقدان هرگونه توجه بین المللی به اصول آنان و پشتیبانی از آن، به تصمیم برخی از رهبران مخالف در سال ۱۹۶۱ برای دست زدن به مبارزه مسلحانه منجر شد. وقتی در سال ۱۹۶۲ وضعیت خودمختاری به طور رسمی ملغی شد و اریتره به عنوان یک ایالت معمولی به امپراطوری اتیوپی جاسید، این تصمیم، پشتیبانی چشمگیری یافت.

روزپیش از بیانیه امپراطور که انقضای فدراسیون را اعلام می نمود، یک "موافقت" ظاهری با این اقدام، از مجلس اریتره گرفته شد. حتی روشن نیست که آیا بر سر این موضوع رأی هم گرفته شد، یا فقط یک بیانیه از پیش آماده شده به مجلس رفت. در هر صورت، این کار هیچ اعتبار قانونی نمی تواند داشته باشد. صرف نظر از این واقعیت که این موافقت به معنی واقعی کلمه به زور اسلحه و در حالی که پلیسهای مسلح به مسلسل در معرض دید اعضای مجلس بودند، گرفته شد. این گونه اظهار شده است که اعضای یک مجلس منتخب جهت دفاع از قانون اساسی اریتره و حقوق اتباع آن تحت این قانون، وکالت یا اختیاری

* Tigrina

** Amharic

برای توافق با الفای آن قانون اساسی بدون هیچ‌گونه همه‌پرسی یا نوع دیگری از مشورت با انتخاب‌کنندگان خود، نداشتند. علاوه بر آن، ماده ۹۱ قانون اساسی اریتره به‌طور صریح مقرر می‌دارد که:

"۱. مجلس نمی‌تواند، به‌وسیله اصلاحیه، هیچ ماده‌ای را که با قانون فدرال مطابق نباشد به قانون اساسی اضافه کند.

۲. ماده ۱۶ قانون اساسی، که برطبق آن قانون اساسی اریتره بر اصول حکومت مردمی (= دمکراتیک) مبتنی است، نمی‌تواند تغییر یابد."

در بررسی ادعای اریتره‌ایها برای استقلال تحت حق تعیین سرنوشت، سوئالهای زیر پدید می‌آید:

۱. آیا جمعیت اریتره یک "خلق" در چارچوب مفهوم حق تعیین سرنوشت هستند؟
۲. اگر هستند، آیا این حق در سال ۱۹۵۲ به نفع فدراسیون و به عنوان یک "واحد خودمختار" در درون اتیوپی اعمال شد؟
۳. اگر شد، اثر الغای فدراسیون و الحاق اریتره به اتیوپی در سال ۱۹۶۲ چه بود؟
۴. آیا اکنون سازمان ملل حق دارد در مورد خواسته جنبش‌رهای بخش اریتره برای تعیین سرنوشت تحقیق کند؟

در مورد سوئال اول، چنین به نظر می‌آید که اریتره‌ایها همان قدر حق دارند که به عنوان یک "خلق" به حساب آیند که خلقهای بیشتر کشورهای آمریکایی که با تقسیم آفریقا در میان قدرتهای بزرگ در پایان قرن نوزدهم ایجاد شدند. علاوه بر آن، قطعنامه مجمع عمومی سازمان ملل در سال ۱۹۵۰ با پیشنهاد اینکه با اریتره باید به عنوان یک واحد خودمختار در درون فدراسیون اتیوپی برخورد شود به‌وضوح به جمعیت اریتره به عنوان یک "خلق"، خلقی متمایز از خلق اتیوپی، با سرزمینی قابل تشخیص متعلق به خودشان، برخورد می‌کرد. به آنان به عنوان یک اقلیت قومی، زبانی یا مذهبی صرف، توجه یا برخورد نمی‌شد.

در مورد سوئال دوم، جنبشهای رهایی‌بخش اریتره بشدت انکار می‌کنند که مردم آنها پیشنهاد سازمان ملل برای اتحاد یا اتیوپی به عنوان یک "واحد خودمختار" را پذیرفتند. آنان مجلس اریتره را که با آن موافقت کرد به عنوان مجلسی که نماینده مردم باشد یا مجلسی که وکالت یا اختیار داشته باشد تا با این پیشنهاد توافق کند نمی‌شناسند. روشن است که آنان می‌توانند مدرکهای مستدل در تأیید این استدلال نشان دهند. با وجود این، تصور اینکه سازمان ملل امروز، بپذیرد که یک تصمیم سازمان ملل که ۳۰ سال قبل درباره موضوعی از این نوع گرفته شده است را لغو نماید، مشکل به نظر می‌آید. بویژه از آنجا که سرنوشت بسیاری مردم دیگر در سالهای پس از جنگ با توافقاتی مشابهی با مجلسها یا شوراها

محلی که، درست یا نادرست، به عنوان منعکس‌کننده و نماینده، نظرهای مردمشان پذیرفته شدند، تعیین گردید.

این یک اصل عمومی حقوق بین‌المللی است که اعمال حق تعیین سرنوشت از طریق اتحاد با خلقی دیگر یکبار و برای همیشه انجام می‌شود. خلق مورد بحث نمی‌تواند بعداً "به بهانه" اجرای بهتر این حق، مدعی حق جدایی بشود. با وجود این، استدلال شده است که اگر دولت فدرال مورد بحث حقوق دمکراتیک را از خلقی که پیوستن به او را انتخاب کرده است دریغ ورزد، ملاحظه‌های دیگری به میان می‌آید، به این موضوع در بیانیه "اصول حقوق بین‌المللی در خصوص مناسبات دوستانه و همکاری بین دولت‌ها که بیانیه‌ای بر قدرت است و توسط مجمع عمومی در سال ۱۹۷۵ تأیید شده برخورد شده است.

در این بیانیه هم اصل حقوق برابر و تعیین سرنوشت خلقها و هم اصل تمامیت ارضی و استقلال سیاسی دولت‌ها، که در مواردی متناقض هستند، اعلام شده است.

رابطه بین این دو اصل به بیان زیر تعریف شده است:

"هیچ چیزی در بندهای گفته شده در بالا نباید به عنوان اختیار دهنده یا تشویق‌کننده، هر عملی تعبیر شود که، به طور کلی یا جزئی، به تمامیت ارضی یا وحدت سیاسی دولت‌های حاکم و مستقلی که بر طبق اصل حقوق برابر و تعیین سرنوشت خلقها چنانکه در بالا شرح داده شد خود را اداره می‌کنند و بنابراین دارای حکومتی نماینده، تمام مردم متعلق به آن سرزمین بدون امتیازی از نظر نژاد، اعتقاد یا رنگ هستند، آسیب‌رساند یا آنرا تجزیه نماید."

این عبارت تعیین‌کننده راهی که این دو اصل متناقض باید تطبیق یابند را نشان می‌دهد. این عبارت بیان می‌کند که اصل تمامیت ارضی در مورد دولت‌های حاکمی که خود را "بر طبق اصل حقوق برابر و تعیین سرنوشت خلقها" اداره می‌کنند و دارای حکومتی نماینده، تمام مردم آن سرزمین بدون امتیازی از نظر نژاد، اعتقاد یا رنگ هستند، باید حکمفرما باشد. در نتیجه به طور ضمنی این مفهوم درک می‌شود که در جایی که این شرایط اجرا نمی‌شوند، حق تعیین سرنوشت ممکن است بر حق تمامیت ارضی چیره شود.

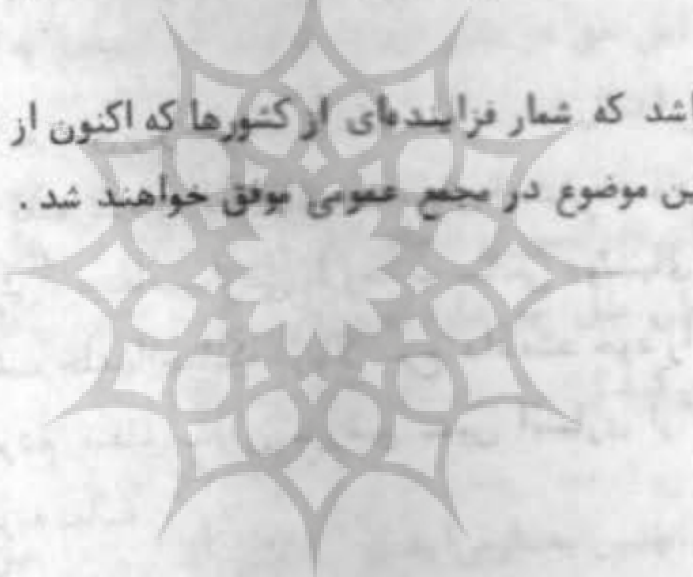
بنابراین، پاسخ به سؤال سوم مطرح شده در بالا به اینک‌ه الغای فدراسیون و ادغام اریتره در درون یک دولت واحد اتیوپی "بر طبق اصل حقوق برابر و تعیین سرنوشت خلقها" بود یا نه، وابسته است.

از آنجا که مردم اریتره، بر فرض، با اتحاد با اتیوپی فقط به عنوان یک واحد خودمختار موافقت کردند، الغای آن وضعیت و ادغام اریتره در اتیوپی نمی‌تواند به عنوان اینکه بر طبق حقوق برابر و تعیین سرنوشت خلقها بوده است ملاحظه شود؛ مگر آنکه تصمیمی روشن و بدون ابهام از طرف مردم اریتره در پشتیبانی از این تغییر وجود می‌داشت.

به نظر می آید شواهد در دسترس به روشنی نشان دهد که چنان تصمیمی وجود نداشت؛ و بنابراین مردم اریتره هنوز، یا یکبار دیگر، سراوار تصمیمگیری درباره آینده خود در چارچوب اصل تعیین سرنوشت هستند. این نتیجه گیری با پشتیبانی آشکاری که نیروهای رهایی بخش اریتره از مردم گرفته اند، تقویت می شود. جنبشهای پارتیزانی در نواحی فعالیت خود آشکارا وابسته به حمایت مردم هستند، و برای نیروهای اریتره ای غیرممکن بود هاست که بدون چنان پشتیبانی فعالی، بر بخش اعظم کشور - از جمله بسیاری از شهرهای اصلی - تسلط داشته باشند، چنانکه تا همین اواخر چیرگی داشتند.

در هر صورت، خیلی که موضوع را دست کم بگیریم، مردم اریتره مستحق هستند که استدلالشان شنیده شود و توسط سازمان ملل بدون نقض ماده ۱ (۷) منشور، که به موضوعهایی "اساساً" در حیطه اختیارات داخلی هر دولتی "مربوط می گردد، شنیده شود. چنانکه دکتر آنزله مائینزو در گزارش نهایی خود، در عبارتی که در بالا نقل شد، استدلال کرد: "قطعنامه سازمان ملل درباره اریتره ابزاری بین المللی باقی خواهد ماند و، اگر نقض شود، مجمع عمومی می تواند مجدداً به موضوع بپردازد."

این امید باید باشد که شعار فزاینده ای از کشورها که اکنون از خواسته مردم اریتره پشتیبانی می کنند، در طرح مجدد این موضوع در مجمع عمومی موفق خواهند شد.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی